محمدجواد ترابی از تجربه گردشگری علمی و سفر به مدار شمالگان می‌گوید...

به تماشای شفق

- شما وقتی تصمیم به این سفر می‌گیرید با این چالش بزرگ مواجه هستید که شاید اصلا بروید و نتوانید شفق‌های قطبی را ببینید
- سگ‌های هاسکی در دمای منفی ۱۰درجه گرم‌شان می‌شد و عجیب است که یک عده می‌آورند و اینها را در تهران نگهداری می‌کنند

یاسر نوروزی| در این گفت و گو مدام جمله جورج برنارد شاو، نمایشنامه نویس انگلیسی در ذهنم می‌چرخید که گفته: «دلم نمی‌خواهد در سفر حس کنم در خانه‌ام!» چون مردم امروز به این تجربه بشری مثل گذشته نگاه نمی کنند. البته خوشگذرانی و تفریح در سفر نه قبیح است و نه ایرادی دارد اما چطور می شود از یک خانه در شهر خودمان به خانه‌ای دیگر در شهری دیگر برویم و اسمش را بگذاریم سفر؟! طبیعت گردی و گردشگری علمی در واقع به دنبال ساختن چنین تجربه‌ای برای انسان است. چنانچه محمدجواد ترابی در این گفت‌وگو از همین تجربه می گوید؛ او به همراه چند نفر از دوستانش ترجیح داده تعطیلات را به مدار قطبی برود؛ برای تماشای شفق های قطبی، برخورد با بومی‌های منطقه، سورتمه سواری و تمام آنچه ممکن است هرگز آدم در زندگی عادی تجربه نکند. در این گفت و گو درباره تمام ماجرا پرسیده‌ام؛ هزینه این سفر، تجهیزاتی که لازم است، دشواری های زندگی در سرزمین های یخی و دست و پنجه نرم کردن با سرمای مناطق قطبی. برای همین خواندن این گفت و گو را به هر کسی که عاشق سفر است پیشنهاد می کنم؛ به‌ویژه وقتی بخواهد سفری ماجراجویانه را تجربه کند.

•••

• من عکس‌های شما را نخستین بار در اینستاگرام دیدم؛ عکس‌هایی زیبا از شفق قطبی. البته جلوتر مفصل راجع به سفرت به قطب و جاهای دیگر دنیا می‌پرسم. اما اول از همه چند سالت است و متولد کجایی؟

متولد سال ۶۴ هستم و چون به نجوم علاقه داشتم کارشناسی رشته فیزیک را در دانشگاه امیرکبیر گرفتم.

•برای تحصیل نجوم باید فیزیک خواند؟

بله. راهی نیست. برای تحصیل نجوم حرفه‌ای اول باید کارشناسی رشته فیزیک بگیرید تا بعد بتوانید تحصیلات تکمیلی را در رشته نجوم دنبال کنید. گرچه ما در بحث نجوم دو بخش داریم؛ بخش نجوم حرفه‌ای که مبتنی بر تحصیلات است و بخش دیگر، نجوم آماتوری.

•این «آماتور» یعنی چه گروهی از مخاطب؟

«آماتور» در تعبیر «نجوم آماتوری» به معنی کم‌تجربگی نیست، بلکه به معنی علاقه است. در توضیح «نجوم حرفه‌ای» بگویم که اگر بخواهید آن را دنبال کنید، باید در دانشگاه تحصیل کنید که شاخه‌های آن در کارشناسی ارشد، کیهان‌شناسی و اخترفیزیک هستند. در دوره دکترا هم تخصص‌های جزیی‌تر دیگری دارد که فرد می‌تواند آنها را بخواند. اما «نجوم آماتوری» تفاوت دارد. ما الان چهره‌های بسیار مطرحی در نجوم آماتوری در دنیا داریم که آن شخص، تحصیلات آکادمیک نجومی ندارد؛ مثلا پزشک است یا شغل دیگری دارد. درواقع اگر بخواهم مثال بزنم تفاوت نجوم حرفه‌ای و آماتوری مثل فرق بین یک زمین‌شناس و کوهنورد است. کار زمین‌شناس تحقیقات است و الزاما ممکن است تمام کوه‌ها را ندیده باشد یا به بسیاری از عوارض زمینی سر نزده باشد، اما یک کوهنورد ممکن است هر رشته‌ای در دانشگاه خوانده باشد، اما نابر علاقه مشاهداتی را داشته که ممکن است یک زمین‌شناس ندیده باشد.

• مثلا در رشته خود من یعنی ادبیات، می‌شود گفت مثل تفاوت یک استاد ادبیات دانشگاه است با یک نویسنده یا شاعر. اما برگردم سر بحث اصلی؛ از نقاط مختلف دنیا چرا قطب شمال را انتخاب کردی و رفتی؟

من اول این جمله را اصلاح کنم؛ ما به لبه شمالگان رفتیم، چون «قطب شمال» به جایی می گویند که نقطه صفر است؛ جایی که عرض جغرافیایی ۹۰ درجه است و طول جغرافیایی هر درجه‌ای می‌تواند باشد، چون شما دیگر در نقطه‌ای قرار دارید که دقیقا روی امتداد محور زمین است. بنا به این تعریف به قاره‌ای که قطب‌جنوب در آن قرار دارد می گویند «جنوبگان» و به منطقه‌ای که قطب شمال در آن است می گویند «شمالگان». ضمن این‌که این را هم اضافه کنم که در «شمالگان» هیچ سطح صخره‌ای و خاکی نیست، چون سرزمینی است سراسر یخی. با این تعریف ما به لبه شمالگان رفتیم، یعنی آخرین جایی که در روسیه آبادی وجود داشت.

•آن منطقه اسمی نداشت؟

مورمانسک. این شهر، بزرگ‌ترین شهر جهان بین مدار قطبی و قطب شمال است. مدار قطبی شمالی یا مدار شمالگان یعنی چه؟ یعنی بالاتر از ۶۶ و نیم درجه. بین ۶۶ و نیم درجه تا ۹۰ درجه، جاهایی در زمین وجود دارد که مدتی در سال یا تماما تاریک هستند یا تماما روز. مثلا همین مورمانسک حوالی شب یلدا، ۴۰ روز خورشید ندارد و حوالی یکم تیرماه، ۴۰ روز شب ندارد.

•کسی هم در این شهر زندگی می‌کند؟

جالب است بدانید همین شهر ۳۰۰هزار نفر جمعیت دارد.

•قبلا رفته بودید؟

نه. نرفته بودیم و تصوری هم نداشتیم وقتی آن‌جا می‌رویم چه چیزی خواهیم دید. این را هم بگویم که حساسیت‌های بالایی برای ورود به این منطقه وجود دارد، چون یکی از مناطق هسته‌ای روسیه است. حتی یخ‌شکن هسته‌ای معروف لنین هم آن‌جا هست که ما از آن بازدید کردیم. این یخ‌شکن، نخستین یخ‌شکن هسته‌ای جهان است. ضمن این که با بعضی کشورهای اروپایی، مرز زمینی مشترک دارد.

•کجاها؟

مثلا با نروژ و فنلاند چند صد کیلومتر بیشتر فاصله ندارد. به خاطر همین خاک مشترک با اروپا هم حساسیت‌های ویژه‌ای برای پذیرش افراد ایجاد شده. برای همین رفتن به مورمانسک قرارداد‌های ویژه‌ای لازم داشت که ما ناچار بودیم آنها را بپذیریم.

•چه نوع قراردادهایی؟

رفتن به مورمانسک نه فقط برای ایرانی‌ها بلکه برای خارجی‌هایی که مقیم روسیه هستند، نیاز به شرکت در تور روسی دارد و این عده تنها با تور روسی می‌توانند از مورمانسک بازدید کنند.

•کجا اقامت داشتید؟

به هر حال ما طبیعت گرد هستیم و طبیعت گردها هم به خاطر این که نمی‌خواهند هزینه‌های بالایی را به این قضیه اختصاص دهند، خیلی جاهای گرانقیمت و شیک و اشرافی نمی‌روند. همین جا جا دارد از آقای مهدی پارسا هم که این سفر را فراهم کردند، تشکر کنم. باهماهنگی ایشان سوئیتی در مورمانسک برای ما در نظر گرفته شد. جالب است بگویم که از اداره گمرک یا امنیتی مورمانسک همان شب نخست با تور گزارروس ما تماس گرفتند و درباره این موضوع پرسیدند که آیا هستیم و این که جایی غیر از آن جا نرفته باشیم.

• می‌خواستند مطمئن شوند از مرز مثلا رد نشده باشید برای رفتن به کشورهای اروپایی؟

متأسفانه گویا قبلا این اتفاق افتاده بوده و حساسیت نهادهای امنیتی را بالا برده بود.

•دمای مورمانسک چقدر بود؟

دقیق نمی توانم بگویم، اما هر چه بود ما دمای پایین‌تر از منفی ۱۰ درجه را تجربه می کردیم.

• این مورمانسک چقدر با قطب شمال فاصله دارد؟

ببینید، شما اگر بخواهید به قطب شمال بروید، اول می‌روید مورمانسک. بعد از مورمانسک تازه سوار کشتی می‌شوید و حداقل دو هفته باید در آب‌های شمالگان باشید تا به قطب شمال برسید.

•هزینه سفر چقدر بود؟

اگر بخواهید تمام این مسیر به نقطه قطب شمال را که گفتم طی کنید، مبلغی حدود ۱۰۰ میلیون تومان هزینه خواهد داشت. تک‌وتوکی هم در ایران بوده‌اند که هزینه کرده‌اند و به نقطه صفر قطبی رفته‌اند. اما به‌واسطه این که ما پرواز مستقیم به روسیه داریم و از مسکو هم به مورمانسک دوباره پرواز مستقیم وجود دارد، کل هزینه سفرتان تا مورمانسک و ورای مدار شمالگان چیزی حدود ۵ تا ۶ میلیون تومان خواهد شد.

•هزینه سفر به جنوبگان هم همین قدر است؟

نه. شرایط رفتن به آن جا نسبت به قطب شمال راحت‌تر است و هزینه‌ها هم معقول‌تر. اما خب رفتن به آن‌جا مشکلی برای ایرانی‌ها دارد و آن هم این است که ارژانتین به‌راحتی به ما ویزا نمی‌دهد. اما این مسیر به این شکل است که شما از جنوبی‌ترین شهر جهان یعنی اوشوایا راهی شبه‌جزیره جنوبگان می‌شوید.

•چرا می‌گویید «شبه‌جزیره»؟

به برآمدگی خشکی در جنوبگان، «شبه‌جزیره جنوبگان» می‌گویند و بد نیست بدانید تمام زیبایی‌های جنوبگان خلاصه‌شده در این شبه‌جزیره. انواع مختلف پنگوئن‌ها (به جز پنگوئن‌های امپراتور) و تنوع زیستی بسیار بالای جنوبگان، دریاچه‌ها، یخچال‌ها و... در این منطقه هستند

•توریست پذیر هست؟

بله، فراوان و همان‌طور که گفتم هزینه آن هم نسبت به سفر به قطب شمال کمتر است؛ از ۳هزار تا ۳۰هزار دلار بسته به فصلی که در آن سفر کنید. شما اگر اوج تابستان جنوبگان یعنی زمستان ما بخواهید بروید، بیشترین هزینه را باید تقبل کنید، اما اگر بخواهید اواخر تابستان جنوبگان یعنی دم عید ما بروید، کمترین هزینه را.

•چرا آن‌قدر تفاوت قیمت با شمالگان وجود دارد؟

چون منطقه در انحصار یک یا چند کشتی نیست و شما می‌توانید با وسایل مختلف به آن‌جا سفر کنید. ضمن این که با کشتی‌های شمالگان می‌روند نقطه قطب شمال، اما با کشتی‌های جنوبگان، نقطه قطب جنوب نمی‌روند، بلکه به لبه قاره جنوبگان می‌روند و طبیعتا مسیر کمتری می‌شود.

• با این تفسیر شما به خاطر سخت‌گیری‌های آرژانتین به جنوبگان نرفتید؟

نه. برنامه ما تماشای شفق‌های قطبی بود و برای دیدن شفق‌ها در جنوبگان شما باید جاهایی بروید که عرض‌های پایین‌تر است. ضمن این که برای دیدن شفق‌ها تا همین چند سال پیش هیچ‌کس به فکر روسیه نبود.

•چرا؟

قبل از فروپاشی شوروی و قبل از این که روابط گردشگری بین کشورها توسعه امروز را پیدا کند، خود روس‌ها هم خیلی در این زمینه‌ها کار نکرده بودند. جالب این جاست خود ما هم که به مورمانسک رفتیم، اکثر گردشگران آنها چینی بودند یا کشورهایی که با روسیه روابط دارند.

•راستی چند نفر بودید؟

پانزده نفر.

•چند نفر ایرانی؟

همه ایرانی بودیم، ولی سه نفرمان نجومی بودیم و نکته‌ای که اتفاق افتاد این بود که این نخستین اکسپی بود که از ایران برای تماشای شفق‌های قطبی به این منطقه رفت.

•عید امسال بود. درست است؟

بله، اما قبل از این که برویم، اغلب دوستان مامی گفتند که شما شفق‌های قطبی را در این منطقه‌نخواهیددید.

•چرا؟

چون هیچ‌کس نرفته بود از این منطقه عکس تهیه کند یا کار رسانه‌ای خوبی انجام بدهد که دیگران اطلاعاتی داشته باشند. برای همین قبل از سفر من شروع کردم به جست‌وجو در اینترنت که خیلی هم دشوار بود، چون خط‌شان سیریلیک است و زبان‌شان هم تفاوت دارد، اما به‌واسطه جست‌وجوهای مختلف متوجه شدم یک‌سری عکس‌ها هست، اما باز هم مطمئن نبودم که این عکس‌ها متعلق به آن منطقه است یا در آن منطقه آپلود شده، ولی نقشه‌های پیش‌بینی شفق‌های قطبی را که نگاه می‌کردم، متوجه شدم اتفاقاتی آن‌جا می‌افتد، چون وقتی از نروژ و فنلاند دیده می‌شد، طبیعتا باید از روسیه هم دیده می‌شد.

• پس مطمئن نبودید که شفق‌ها را می‌بینید...

بله. وضع عجیبی برای‌مان اتفاق افتاد و آن هم این بود که در موقعیتی پر از شک و تردید رفتیم. حتی شنیدیم کسی بوده که ۱۱ بار به مورمانسک رفته، اما شفق‌های قطبی را ندیده. چرا؟ چون ممکن است آن زمانی که رفته به آسمان ابری برخورده و نتوانسته ببیند یا این که حتی آسمان صاف بوده، اما فعالیت خورشیدی کم بوده.

جایی رفتیم به اسم «مزرعه هاسکی‌ها». آن جا سگ‌های هاسکی بودند، گوزن قطبی را از نزدیک دیدیم و سورتمه‌سواری کردیم. هرچند سورتمه‌سواری با سگ‌های هاسکی واقعا آن چیزی نبود که فکر می‌کردم. اینها در دمای منفی ۱۰ درجه وقتی سورتمه‌ها را می‌کشیدند، بشدت گرم‌شان می‌شد و به خاطر کلافگی خودشان را داخل برف می‌انداختند و غلت می‌زدند تا دمای بدن‌شان پایین بیاید. درواقع احساسی که به آدم منتقل می‌شد نوعی بهره‌کشی از اینها بود که خب آدم ناراحت می‌شد. همان‌جا فهمیدم عجب کار نادرستی است که در تهران گاهی می‌بینیم سگ‌های هاسکی نگهداری می‌کنند. این سگ‌ها همان‌طور که گفتم در مورمانسک گرم‌شان می‌شد، حالا شما حساب کنید در منطقه‌ای مثل تهران چقدر این حیوان عذاب می‌کشد. اما در کل می‌خواهم بگویم مناطقی را آن‌جا درست کرده‌اند شبیه به زندگی اجدادشان؛ مثل روستاهای سامی‌ها. برای جذب توریست اقداماتی کرده‌اند و سعی داشته‌اند زندگی گذشته بومی‌ها را جلوی چشم توریست‌ها زنده کنند. خب تماشای همه اینها برای یک توریست جذابیت‌های ویژه‌ای دارد.

• پس در کل تماشای شفق‌های قطبی قطعیتی ندارد؟

اصلا. شما وقتی تصمیم به این سفر می‌گیرید، درواقع با این چالش هم مواجه هستید که شاید اصلا بروید و نتوانید ببینید.

• قبل از تجربه‌ای که آن‌جا داشتید این را هم بپرسم که چه تجهیزاتی ناچار بودید با خودتان ببرید؟ بالاخره هزینه این تجهیزات هم به سفر اضافه می‌شود؛ کاپشن‌های ویژه، کلاه‌ها و...

راستش من خیلی می‌ترسیدم، چون فکر می‌کردم ما به محض این که پا در آن منطقه بگذاریم، یخ می‌زنیم. من البته بالای ۱۰۰ شب در مناطق مختلف ایران بوده‌ام؛ مناطق کوهستانی و کویر. می‌خواهم بگویم تجربه‌های زیادی داشتم. حتی یک بار در کوه‌پیمایی بین منطقه پلنگ‌چال و توچال پنج، در سرمای شدیدی که برف هم می‌آمد، گم شدیم و به طرز معجزه‌آسایی نجات پیدا کردیم. به خاطر این تجربه‌ها هم کفش و لباس متداول را داشتیم، اما وقتی صحبت این سفر پیش آمد، من رفتم برای تجهیزات قیمت کردم ببینم چقدر باید هزینه کنیم. وقتی گفتم بالاتر از مدار قطبی قرار است برویم، گفتند شما باید بروید از بیس کمپ خرید کنید.

•بیس کمپ کجاست؟

کمپی است در دامنه هیمالیا که کوهنوردان از آن‌جا راهی اورست می‌شود. کوهنوردانی که به این قله می‌روند و برمی‌گردند برخی لباس‌های‌شان را لازم ندارند. چرا؟ چون این لباس‌ها فقط در آن‌جا به کار می‌آید. این کوهنوردان هم می‌آیند و لباس‌های‌شان را به قیمت ارزان آن‌جا می‌فروشند. به من هم گفتند تو هم باید از این دست لباس‌ها تهیه کنی. قیمت آن هم حدودا ۵میلیون تومان درمی‌آمد که من دیدم هزینه سنگین می‌شود. تا این که بالاخره به این نتیجه رسیدم باید حرفه‌ای با این موضوع برخورد کنیم. تحقیق کردم دیدم برای بالاتنه باید سه دست لباس تهیه کرد؛ نخست لباس بیس که لباس زیر تمام‌پوش است و عرق را از خودش عبور می‌دهد و در عین حال گرما را حفظ می‌کند. دوم لباسی شبیه به ژاکت که به آن پولار می‌گویند و سوم هم کاپشن پر. من مبلغی که برای کل اینها هزینه کردم با تخفیف‌هایی که توانستیم بگیریم کلا کمتر از یک میلیون و ۲۰۰هزار تومان درآمد.

•هزینه کل لباس‌ها و کفش؟

بله. شلوار و کلاه بیس، کلاه پولار، دستکش بیس، دستکش پولار و... شاید خیلی بخواهیم بگوییم کل آن کمتر از یک‌میلیون و ۵۰۰هزار تومان درآمد.

•لباس‌ها جواب دادند؟ مشکلی پیش نیامد؟

جالب این جاست که این پوشش نه تنها کفاف داد، بلکه حتی گاهی گرم‌هم می‌شد. چرا؟ تجربه‌ای که به دست آوردیم این بود که درست است شما جایی دارید می‌روید که فضای بیرونی آن تا منفی ۲۰ درجه هم می‌رسد، اما بالاخره در منطقه‌ای می‌روید که زندگی در آن جریان دارد. ضمن این که روسیه چون منابع آبی و گازی و هسته‌ای عظیمی دارد، در محیط‌های سرپوشیده حتی در سردترین مواقع سال، به خاطر کار کردن تجهیزات گرمایی باعث می‌شود احساس سرما نکنید. شاید باور نکنید، ولی در مورمانسک ما شب‌ها برای این که خواب‌مان ببرد، پنجره را باز می‌کردیم.

•بالاخره کی شفق را دیدید؟

ما برای دیدن شفق‌های قطبی ناچار بودیم از مورمانسک به خاطر آلودگی‌های نوری خارج شویم. می‌رفتیم ده‌ها کیلومتر خارج از شهر، کنار جاده‌ها، روی تپه‌های برفی یخ‌زده منتظر می‌شدیم، بلکه آسمان صاف شود و بتوانیم شفق‌ها را ببینیم. اما نخستین‌بار این جا نبود که شفق را دیدیم.

• اصلا قبل از دیدن نخستین تجربه تماشای شفق‌های قطبی، توضیح می‌دهی که این پدیده چیست؟ چون بالاخره ممکن است کسی که این گفت‌وگو را می‌خواند، متوجه نباشد راجع به چه چیز صحبت می‌کنیم.

ماجرا از این قرار است که وقتی ذرات باردار خورشید به‌واسطه فعالیت‌های خورشیدی از آن جدا می‌شوند، با سرعت حدودی یک‌هزارم نور خورشید حرکت می‌کنند و دست‌کم سه روز طول می‌کشد که به سطح زمین برسند و در گیرودار میدان مغناطیسی زمینگیر کنند. وقتی در این میدان مغناطیسی گیر می‌افتند، جذب قطبین می‌شوند. در این مدت شما اگر بالاتر از مدار قطبی باشید، احتمال این که فوریزش اینها را در آسمان ببینید، وجود دارد. حالا چرا اینها را رنگی می‌بینیم؟ چون این ذرات باردار ترکیب می‌شوند. مثلا ذره‌ای که با اکسیژن ترکیب می‌شود، سبزرنگ می‌شود. در کل بسته به ترکیب اینها با عناصر مختلف مثل اکسیژن، نیتروژن و... رنگ‌های مختلفی پیدا می‌کنند. جذابیت این پدیده هم این است که شما رنگین‌کمانی رقصان را مشاهده می‌کنید که در شب در حال حرکت است. نکته دیگر این است که فاصله دو شفق قطبی ممکن است حتی چیزی حدود یک ثانیه باشد. درواقع در این پدیده شما شاهد تغییر شکل پرده‌ای رنگارنگ در آسمان هستید که شکل به‌شکل شدن و رنگ به‌رنگ‌شدن آن ممکن است در چند ثانیه اتفاق بیفتد. در این فاصله شما اگر دوربینی مجهز مستقر روی سه پایه داشته باشید، می‌توانید عکس‌های مختلف از این پدیده ثبت کنید؛ مثل طوفان رنگی که دایم در حال تغییر شکل است. این شفق‌های قطبی درواقع تماشای اثر فعالیت‌های خورشیدی در شب است.

•نخستین بار که شفق‌ها را دیدید کجا بود؟

ما از مسکو سوار هواپیما شده بودیم که راهی مورمانسک بشویم. قبل از سفر من داشتم پیش‌بینی‌ها را نگاه می‌کردم که دیدم نوشته شفق‌های قطبی امشب اتفاق می‌افتد. حالا شما فرض کنید ما در حالی راهی این سفر شده‌ایم که اصلا نمی‌دانیم آیا می‌توانیم شفق‌ها را ببینیم یا نه. من همین را به دوستان گفتم. گفتم ممکن است در هواپیما ببینیم، اما جمله‌ای بود که خودم هم چندان اطمینانی به آن نداشتم. چون نوشته بود هوای مورمانسک ابری است، اما باید توجه داشت که در عین حال هوای ناپایداری هم دارد و همین ناپایداری کمک می‌کند آسمان در مقاطعی صاف باشد. با این حال من به دوستان گفتم ممکن است در هواپیما ببینیم، اما خب خود هواپیما هم آلودگی نوری ایجاد می‌کند. چراغ‌های داخل هواپیما روشن است، نور ممکن است روی شیشه‌های هواپیما انعکاس داشته باشد و... خلاصه در آن لحظه ما داخل هواپیما بودیم به سمت مورمانسک. دوست‌مان که هدایت تور را به عهده داشت، گفت شفق‌ها را دیدی؟ گفتم اینها شفق نیست، انعکاس نور روی بال هواپیماست! با این حال، او گفت که نه این‌طور نیست. برای همین بلند شدم و رفتم خودم را چسباندم به یکی از پنجره‌های هواپیما. در چه حالتی؟ در حالتی که حالا شما فرض کن همه روی صندلی‌شان نشسته‌اند و ما در وضعیتی خاص گردن دراز کرده بودیم که شفق‌ها را از پنجره ببینیم. این لحظه هیچ‌وقت از خاطرم نمی‌رود. رفتم و از پنجره برای نخستین بار شفق قطبی را دیدم؛ آن هم پدیده‌ای که تا دو ساعت پیش اصلا شک داشتم در کل سفر بتوانم ببینم یا نه. برای همین لحظه‌ای که از هواپیما پایین آمدم تا لحظه‌ای را که از فرودگاه خارج شدم، اصلا یادم نیست. موقعیتی بود که در بار سفر ما همه چیز جدا بود؛ سه پایه یک جا بود، باتری دوربین یک جا، لنز یک جای دیگر. چون اجازه نمی‌دادند اینها را همراه خودمان داخل هواپیما ببریم. من به خاطر هیجانی که داشتم، همان وسط فرودگاه ساکم را باز و شروع کردم به سر هم کردن وسایل بلکه بتوانم از شفق‌های قطبی عکس بگیرم. بعد هم که بیرون آمدیم رسیدیم به لحظه انفجار شفق‌های قطبی؛ یعنی شبی بود که شب اوج این پدیده در مورمانسک بود و خب حس خیلی عجیبی بود. ما قرار گذاشته بودیم در چهار شبی که آن‌جا هستیم، دو شب رصد کنیم، ولی شب نخست که این‌طور شد. دو شب دیگر هم رصد کردیم و یک شب هم با این که هوا ابری بود، دوربین را که می‌گذاشتیم، این شفق‌ها آن‌قدر پرقدرت بودند، با این که خودمان در آسمان چیزی نمی‌دیدیم، دوربین شفق‌ها را از پشت ابرها ثبت می‌کرد و این شد که ما توانستیم شفق‌های قطبی را ببینیم.

• راستی اسکیمویی هم آن‌جا دیدید؟ چون چیزی که می‌گویند این است که بومی‌های قدیمی مناطق قطبی از بین رفته‌اند. البته من عکس‌هایی دیده‌ام از بومی‌هایی که آن‌جا به همراه گله‌های گوزن زندگی می‌کنند، اما می‌خواهم بپرسم بالاخره شما که خودت تجربه مستقیم داشتی، از این بومی‌ها کسی آن‌جا بود؟

سوال جالبی پرسیدی. در دهه‌های اخیر به‌واسطه پیشرفت‌های تکنولوژی بشر، زندگی این آدم‌ها تقریبا رو به انقراض رفته بود، اما نوادگان اینها یا افرادی که به سنت‌های‌شان علاقه‌مند بودند، در این سال‌ها شروع کرده‌اند به احیای زندگی اجدادشان. درواقع به‌واسطه گردشگری دوباره این قبیل مباحث جدی‌تر شده. مثلا به فاصله ۱۰۰ کیلومتری مورمانسک جایی رفتیم به اسم «مزرعه هاسکی‌ها». آن‌جا سگ‌های هاسکی بودند، گوزن قطبی را از نزدیک دیدیم و سورتمه‌سواری کردیم. هرچند سورتمه‌سواری با سگ‌های هاسکی واقعا آن چیزی نبود که فکر می‌کردم.

•چرا؟

اینها در دمای منفی ۱۰ درجه وقتی سورتمه‌ها را می‌کشیدند، بشدت گرم‌شان می‌شد و به خاطر کلافگی خودشان را داخل برف می‌انداختند و غلت می‌زدند تا دمای بدن‌شان پایین بیاید. درواقع احساسی که به آدم منتقل می‌شد نوعی بهره‌کشی از اینها بود که خب آدم ناراحت می‌شد. همان‌جا فهمیدم عجب کار نادرستی است که در تهران گاهی می‌بینیم سگ‌های هاسکی نگهداری می‌کنند. این سگ‌ها همان‌طور که گفتم در مورمانسک گرم‌شان می‌شد، حالا شما حساب کنید در منطقه‌ای مثل تهران چقدر این حیوان عذاب می‌کشد. اما در کل می‌خواهم بگویم مناطقی را آن‌جا درست کرده‌اند شبیه به زندگی اجدادشان؛ مثل روستاهای سامی‌ها. برای جذب توریست اقداماتی کرده‌اند و سعی داشته‌اند زندگی گذشته بومی‌ها را جلوی چشم توریست‌ها زنده کنند. خب تماشای همه اینها برای یک توریست جذابیت‌های ویژه‌ای دارد.